

The Role of the Organization of Islamic Cooperation in the Political Developments of Afghanistan (1978-2001)

Sayyed Bismellah Mahdavi¹ 

1. PhD in History of Islamic Civilization, Complex of History, Sirah and Islamic Civilization,
Al-Mustafa (PBUH) International University, Qom, Iran.

E-mail: syedbismellah_mahdavi@miu.ac.ir

Article Info

Article type:

Research Article

Article history:

Received 2022-10-31

Received in revised form
2022-12-15

Accepted 2023-01-07

Available online 25 March
2025

Keywords:

Organization of the
Islamic Conference,
Afghanistan,
Political developments,
Islamic Jihad and
resistance,
Civil wars.

ABSTRACT

Afghanistan has been captured by turbulent and anxious changes for more than four decades, and crises have been at their peak. The Organization of Islamic Cooperation, which was founded in 1969 by countries including Afghanistan, has declared its goals to support Islamic nationalism struggles and establish a just global peace. The research question was what actions this organization has taken in the political developments in Afghanistan and in order to end the crises in the country. The main question relevant to this issue was: What was the role of the Organization of Islamic Cooperation in the political developments in Afghanistan?

The attempt was made to provide a scientific answer to this question using documentary methods. Considering the hypothesis that the Organization of Islamic Cooperation, due to its structural weakness and the specific policies of its members, has not played an acceptable role in the political developments in Afghanistan and has failed to decrease the country's crises; in fact, the role of this organization has not gone beyond issuing insignificant statements.

The investigations show that during the Islamic Jihad and Resistance era, the organization attempted to peacefully resolve the Afghan issue by exerting political pressure on the Soviet Union and the communist regime in Kabul and supporting the Islamic Jihad and Resistance. But during the civil wars, it only published statements calling for peace and expressing concern about the war.

Structural weakness and the uncoordinated and conflicting foreign policies of the organization's members are the most important reasons for the organization's failure and inefficiency in resolving these issues and the failure to implement its statements

Cite this article: Mahdavi, S.B. (2025). Political Changes in Afghanistan and the Role of Organization of Islamic Cooperation 1978 – 2001, *Historical Studies of the Islamic World*, 34 (2), 162-191.
<https://doi.org/10.22034/mte.2022.14090.1639>



نقش سازمان همکاری اسلامی در تحولات سیاسی افغانستان (۱۳۵۷-۱۳۸۰)

سید بسم الله مهدوی^۱ 

۱. دکترای تاریخ معاصر جهان اسلام و عضو هیأت علمی دانشگاه خاتم النبیین (ص)، افغانستان.

رایانامه: syedbesmellah_mahdavi@miu.ac.ir

چکیده

اطلاعات مقاله

نوع مقاله: علمی - پژوهشی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۰/۲۰

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۲/۱۱/۲۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۱/۲۸

تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۰۴/۱۰

کلیدواژه‌ها:

سازمان کنفرانس اسلامی،

افغانستان،

تحولات سیاسی،

جهاد و مقاومت اسلامی،

جنگ‌های داخلی

افغانستان در بیش از چهار دهه اخیر اسیر تحولات پر التهاب و اضطرابی بوده و بحران‌ها در آن در اوج قرار داشته است. سازمان همکاری اسلامی هم که در ۱۹۶۹ توسط کشورهایی، از جمله افغانستان، تأسیس شد، حمایت از مبارزات استقلال طلبانه اسلامی و برقراری صلح عادلانه جهانی را از اهداف خود اعلام نموده است. مسئله تحقیق این بود که این سازمان در تحولات سیاسی افغانستان و در راستای پایان دادن به بحران‌های این کشور چه اقداماتی را انجام داده است. پرسش اصلی متناسب با این مسئله این بود که نقش سازمان همکاری اسلامی در تحولات سیاسی افغانستان چه بوده است؟

تلاش بر این بود که به این پرسش، با استفاده از روش اسنادی پاسخ علمی داده شود. با در نظر داشت این فرضیه که سازمان همکاری اسلامی به دلیل ضعف ساختاری و سیاست‌های خاص اعضای آن، نقش قابل قبولی در تحولات سیاسی افغانستان نداشته و در کاستن از بحران‌های این کشور ناکام مانده است؛ درواقع نقش این سازمان از حد انتشار اعلامیه‌های بی‌خاصیت فراتر نرفته است.

بررسی‌های انجام شده به این یافته‌ها منجر شد که سازمان در دوران جهاد و مقاومت اسلامی تلاش داشت که از طریق اعمال فشار سیاسی بر اتحاد شوروی و رژیم کمونیستی کابل و حمایت از جهاد و مقاومت اسلامی به صورت مسالمت‌آمیز قضیه افغانستان را حل نماید؛ ولی در دوران جنگ‌های داخلی فقط به انتشار بیانیه‌های دعوت به صلح و نگرانی از جنگ اکتفا کرد. ضعف ساختاری و سیاست خارجی ناهماهنگ و متعارض اعضای سازمان مهم‌ترین دلایل ناکامی و ناکارآمدی سازمان در حل این قضایا و اجرایی نشدن اعلامیه‌های آن به شمار می‌رود.

استناد: مهدوی، سید بسم الله (۱۴۰۴). نقش سازمان همکاری اسلامی در تحولات سیاسی افغانستان (۱۳۵۷-۱۳۸۰). مطالعات تاریخی جهان اسلام،

۳۴ (۱)، ۱۹۱-۱۶۳. <https://doi.org/10.22034/MTE.2022.14090.1639.۱۶۳-۱۹۱>



© نویسنده.

ناشر: جامعه المصطفی (ص) العالمیه.

^۱ این سازمان از بدو تأسیس تا سال ۲۰۱۱م، به عنوان «سازمان کنفرانس اسلامی» یاد می‌شد. در این نشست نامش به «سازمان

همکاری اسلامی» تغییر یافت.

مقدمه:

اهانت یهودیان به اماکن مقدس اسلامی و آتش زدن مسجدالاقصی توسط یک یهودی در ۱۹۶۹، سران ۲۵ کشور اسلامی را در رباط مراکش گردهم آورده و باعث تأسیس سازمان همکاری اسلامی شد. این سازمان که دغدغه‌ی دفاع از استقلال کشورهای اسلامی و برقرار صلح و امنیت از علل وجودی آن بود، تلاش در این مسیر را از اهداف و وظایف خود اعلام نمود. به همین دلیل در حوادث و تحولات سیاسی افغانستان واکنش نشان داده و اتخاذ مواضع نموده است. این نوشتار به دنبال بررسی همین مواضع و واکنش‌هاست؛ اینکه این واکنش‌ها چه بوده، چگونه انجام شده و تا چه میزان جدی و بر تحولات سیاسی افغانستان تأثیرگذار بوده و اگر نبوده، دلیل و احیاناً دلایل آن چیست.

سؤال‌های اصلی و فرعی این تحقیق این است که سازمان همکاری اسلامی در تحولات سیاسی افغانستان چه نقشی داشته است؟ در دوره جهاد و مقاومت اسلامی چه نقشی داشته است؟ و در دوره جنگ‌های قدرت‌طلبانه داخلی چه نقشی داشته است؟

گرچه این موضوع در این محدوده تاریخی تاکنون به صورت علمی و مستقل مورد بررسی قرار نگرفته است؛ ولی مطالب آن را می‌توان از لابه‌لای کتاب‌ها، مقالات، پایان‌نامه‌ها و ... مربوط به سازمان همکاری اسلامی، تاریخ افغانستان و تاریخ کشورهای همسایه و دخیل در قضیه افغانستان به دست آورد.

هدف این تحقیق نشان دادن نقش سازمان همکاری اسلامی به عنوان مهم‌ترین نهاد بین‌المللی (بین‌قاره‌ای) اسلامی در مهم‌ترین تحولات سیاسی افغانستان طی دهه‌های اخیر و نشان دادن میزان کارایی آن در کاهش بحران‌های کشورهای اسلامی است.

روش پژوهش مقاله توصیفی-تحلیلی است که در آن ابتدا اقدامات سازمان در قبال حوادث افغانستان طی این دو مقطع تاریخی گزارش و توصیف می‌شود، در آخر به ریشه‌یابی و تحلیل عملکرد سازمان طی این دو مرحله توجه صورت می‌گیرد. البته شاید بهتر آن باشد که عملکرد سازمان را در هر مرحله به صورت مجزا توصیف و بلافاصله تحلیل و ریشه‌یابی نماییم، تا حالت توصیفی نوشتار زیاد طولانی نشود؛ ولی اتخاذ این روش در این تحقیق ما را با مشکل مواجه ساخته و به تکرار مباحث در حوزه تحلیل‌ها خواهد انجامید؛ زیرا مؤلفه‌ها و عوامل تأثیرگذار بر رفتار سازمان در هر دو دوره‌ی جهاد و جنگ‌های داخلی (که مبنای تحلیل‌هاست) کاملاً شبیه هم است. به همین دلیل اگر در دوره اول عملکرد سازمان را توصیف و تحلیل کنیم، در دوره بعد

همان تحلیل‌ها تکرار خواهد شد. بر این اساس در ابتدا عملکرد سازمان را در هر دو دوره جهاد و جنگ‌های داخلی توصیف شده، در آخر ناکامی و ناکارآمدی عملکرد سازمان در قبال حوادث افغانستان به تحلیل و علت‌یابی رفته است.

تحقیق حاضر از نظر محدوده‌ی زمانی سال‌های میان ۱۳۵۷ تا ۱۳۸۰ را دربر می‌گیرد و از نظر موضوع شامل تحولات سیاسی افغانستان می‌شود.

مباحث کلی تحقیق:

معمولاً پیش از پرداختن به اصل بحث، مفاهیم و مباحث کلی تحقیق واکاوی و شکافته می‌شود تا حین مطالعه بخش اصلی مقاله ابهام خاصی در این زمینه مطرح نباشد.

سازمان همکاری اسلامی:

سازمان همکاری اسلامی تنها سازمان دولتی بین‌المللی است که در آن عقیده دینی مبنای همگرایی می‌باشد (برهانی، ۱۳۷۶: ۱۴۲)؛ آن‌هم در شرایطی که عده‌ای از ناظران غربی احتمال شکل‌گیری آن را نامعقول به حساب می‌آورند (نواختی مقدم و انوریان اصل، ۱۳۹۰: ۱۹۸). این سازمان پس از سازمان ملل متحد، بزرگ‌ترین سازمان بین‌المللی است که از ۵۷ عضو اصلی و ۵ عضو ناظر تشکیل شده (موسوی اصل و طباطبایی، ۱۳۹۹: ۲۴۸) و تنها سازمان دولتی بین‌المللی است که تمام کشورهای اسلامی به آن پیوسته‌اند (زرگر و پازوکیان، ۱۴۰۰: ۱۱۶). با هدف همکاری گسترده میان دولت‌های عضو در حوزه‌های فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی (موسوی اصل و طباطبایی، ۱۳۹۹: ۲۴۸). سازمان همکاری اسلامی منابع مهم انرژی و مناطق حساس و استراتژیک جهان را در اختیار دارد؛ ۷۴ درصد ذخایر نفت شناخته‌شده جهان، ۵۰ درصد ذخایر گاز آن و همچنین تنگه‌ها و آبراهه‌ها و کلاً ۲۰ درصد از مناطق آبی و خاکی مهم جهان در قلمرو این سازمان قرار دارد؛ از نظر تعداد نفوس انسانی بیش از ۱/۵ میلیارد جمعیت دارد؛ لذا با داشتن منابع عظیم انسانی، اقتصادی و موقعیت استراتژیک جغرافیایی از پتانسیل بسیار بالایی در معادلات جهانی برخوردار است. این سازمان با این فرصت‌های عظیمی که در اختیار دارد، اگر آسیب‌زدایی شود، می‌تواند به‌عنوان یک عامل مهم همبستگی و اعاده‌مجد و عظمت امت اسلامی ایفای نقش کند (امیری، سازمان همکاری اسلامی و آینده‌پیش‌رو،

تاریخچه، اهداف و ساختار سازمان همکاری اسلامی:

گسترش استعمار در جهان اسلام، طی سده‌های پسین، همگرایی و اتخاذ سیاست‌ها و استراتژی‌های واحد اسلامی جهت مقابله با زیاده‌خواهی‌ها و تجاوزات استعمارگران غربی را ضرورتی اجتناب‌ناپذیر ساخته بود. فروپاشی عثمانی، تجزیه جهان عرب تحت سلطه غرب و شکل‌گیری رژیم صهیونیستی در فلسطین و شکست‌های پی‌درپی اعراب از اسرائیل این ضرورت را دوچندان ساخته و تقاضاها برای تشکیل مجمعی از سران کشورهای اسلامی جهت حل بحران‌های جوامع اسلامی روزبه‌روز فزونی می‌یافت؛ لذا انجمن‌ها و مجامع در کشورهای اسلامی، طی سال‌های مختلف، درخواست‌هایشان را در این زمینه طرح و با تشکیل نشست‌هایی متعدد نظریاتشان را به بحث گذاشتند (حیدری، ۱۳۹۲: ۴۷-۴۲). این نشست‌ها و تقاضاها به دلیل صف‌بندی‌های ایدئولوژیک رژیم‌های حاکم بر کشورهای عربی و عدم تمایل کشورهای انقلابی عربی و به خصوص مصر عقیم می‌ماند (السید سلیم، ۱۳۷۶: ۱۴).

تا اینکه در سال ۱۹۶۹ یک یهودی بخشی از مسجدالاقصی را به آتش کشید. این امر توطئه جدید صهیونیست‌ها قلمداد شده و قلب امت اسلامی را جریحه‌دار ساخته و دولت‌های مسلمان را در رباط مراکش گردهم آورد؛ بدین ترتیب نخستین کنفرانس سران کشورهای اسلامی در این شهر محقق شد، تا هم شدت خشم مسلمانان را نسبت به این امر نشان دهند و هم اهمیت ظهور حرکت‌های تجدید حیات طلبانه اسلامی را گوشزد کنند (عبداللهی، ۱۳۸۲: ۴۳). در اجلاس رباط ۲۵ کشور اسلامی و از جمله افغانستان شرکت داشتند؛ اما انگیزه تمامی شرکت‌کنندگان همسو نبود. کشورهای مثل ایران شاهنشاهی و ترکیه، نه با انگیزه مبارزه با اسرائیل و جلوگیری از اهانت‌های این رژیم به مقدسات اسلامی، بلکه با هدف مدیریت خشم مسلمانان علیه اسرائیل و جلوگیری از شکل‌گیری واکنش‌ها، سیاست‌ها و برنامه‌های تندتری علیه این رژیم از این نشست حمایت نمودند و از صدور قطعنامه ضد اسرائیلی و عضویت سازمان آزادی‌بخش فلسطین در کنفرانس ممانعت به عمل آوردند (السید سلیم، ۱۳۷۶: ۱۵).

سرانجام در سومین اجلاس وزرای خارجه کشورهای اسلامی (۱۹۷۲) که در جده عربستان سعودی برگزار شد، اساسنامه تهیه‌شده در اجلاس قبلی، بررسی و تصویب شده و بدین گونه سازمان کنفرانس اسلامی رسماً اعلام موجودیت کرد (شوشتری، ۱۳۸۳: ۲۷)؛ البته در سال ۱۹۷۰ اولین نشست وزرای امور خارجه کشورهای اسلامی نیز در شهر جده عربستان برگزار شد بود که در آن یک دبیرخانه دائمی برای سازمان به تصویب رسیده مقرر موقت آن شهر جده عربستان در نظر گرفته

شد (قیومی، ۱۳۹۸ : نشریه ۸ صبح). بنا آن بود که پس آزادی بیت المقدس از اشغال صهیونیست‌ها دبیرخانه به این شهر منتقل شود (السید سلیم، ۱۳۷۶ : ۱۶).

پس از اجلاس رباط، اجلاس متعدد سران و وزرای خارجه کشورهای اسلامی برگزار شده و در آن موضوعات و چالش‌های متعددی به بحث گذاشته شده است. این نشست‌ها تا سی و هشتمین اجلاس شورای وزیران امور خارجه که در آستانه قزاقستان و در ۲۸ تا ۳۰ ژوئن ۲۰۱۱ برگزار شد، تحت عنوان سازمان کنفرانس اسلامی برگزار می‌شد؛ در این سال نام سازمان از کنفرانس اسلامی به سازمان همکاری اسلامی تغییر کرد (سایت سازمان همکاری اسلامی www.oic.oic.org).

از نظر اهداف، حمایت از مبارزه مسلمانان برای حفظ موجودیت، استقلال، حقوق سیاسی، مبارزه با استعمار تا محو کامل آن (بزرگمهری و دیگران، ۱۳۹۵ : ۲۸)، «اتخاذ تدابیر لازم برای پشتیبانی از صلح و امنیت بین‌المللی مبتنی بر عدالت به نحوی که امنیت، آزادی و عدالت برای مردم مسلمان و کلیه جهان فراهم گردد» (السید سلیم، ۱۳۷۶ : ۵۴) و «مبارزه علیه بنیادگرایی و تروریسم، اسلام‌هراسی و امور بشری» (قیومی، ۱۳۹۸ : نشریه ۸ صبح) از اهداف سازمان همکاری اسلامی ذکر شده است. البته اهداف سازمان بیش از این است؛ ولی ما فقط به اهدافی اشاره کردیم که در راستای تحلیل عملکرد سازمان در این مقاله حائز اهمیت است.

سازمان از نظر ساختاری چهار رکن دارد: ۱- کنفرانس سران ۲- کنفرانس وزرای امور خارجه ۳- دبیرخانه و ۴- دادگاه بین‌المللی عدل اسلامی (بی‌نام، ۱۳۷۶ : ۱۰-۱۱).

افغانستان در نخستین نشست این سازمان در رباط مراکش و در نشست‌های وزرای خارجه کشورهای اسلامی شرکت داشته است؛ لذا از پیشگامان تشکیل سازمان کنفرانس اسلامی و از پدیدآورندگان و امضاکنندگان منشور این سازمان به حساب می‌آید (ممدوحی، ۱۳۷۵ : ۲۸-۲۷). در اولین کنفرانس وزرای خارجه کشورهای اسلامی که در سال ۱۹۷۰ در جده عربستان برگزار شد، دکتر عبدالستار سیرت رئیس هیأت رئیس هیأت نمایندگی افغانستان بود و سهم خاصی در استقرار سازمان کنفرانس اسلامی داشت (سایت دانشگاه ام‌القری: ۱۷۶۶۴۸). در دومین نشست این سازمان در لاهور پاکستان، عبدالرحمن پژواک به نمایندگی از افغانستان شرکت نموده و مشکلات مرزی افغانستان و پاکستان را در این نشست توضیح داد که با بی‌توجهی اعضای شرکت‌کننده مواجه شد (اندیشمند، ۲۴۵). طی «سال‌های ۱۹۹۲-۱۹۸۱ میلادی به دلیل اشغال افغانستان توسط شوروی سابق، عضویت این کشور به حالت تعلیق درآمد، اما از سال ۱۹۹۲ به بعد افغانستان دوباره به حضور فعالش در OIC ادامه داد (قیومی، ۱۳۹۸ :

[https://8am.media/fa/the-importance-of-the-oic-for-](https://8am.media/fa/the-importance-of-the-oic-for-afghansitan)

afghansitan). از جمله مباحثی که سازمان کنفرانس اسلامی در اوایل تشکیل درگیر آن بود، حیطة اختیارات دبیرخانه آن بود. در این مباحث افغانستان از مواضعی حمایت می‌کرد که دبیرخانه فقط به‌عنوان هماهنگ کننده عمل کند (فوزی و توپسرکانی، ۱۳۷۷: ۴۳).

زمینه‌های شکل‌گیری سازمان همکاری اسلامی:

شکل‌گیری سازمان‌های سیاسی و به خصوص سازمان‌های بزرگ، بین‌المللی و فرا منطقه‌ای بر اساس یکسری ضرورت‌ها و زمینه‌هایی صورت می‌گیرد. سازمان همکاری اسلامی به‌عنوان یک سازمان بین‌قاره‌ای نیز از این امر مستثنی نبوده و با توجه بر عوامل و زمینه‌های فکری، سیاسی و اجتماعی زیر به وجود آمده است:

زمینه‌های فکری - تاریخی:

قرآن کریم و دیگر نصوص دینی دستورات صریحی در مورد وحدت و همبستگی جوامع اسلامی صادر نموده و از مسلمانان خواسته است که بر محوریت واحدی متحد شده و از تفرقه و چنددستگی پرهیز نمایند. به‌عنوان نمونه آیات مبارکه‌ی واعتصموا بحبل الله جميعاً و لا تفرقوا (آل عمران، ۳) و ولا تنازعوا فتفشلوا و تذهب ریحکم (انفال، ۴۶) دو مورد از بسیار مواردی است که در این زمینه می‌توان ذکر کرد. از نظر تاریخی و سنت نبوی نیز ایجاد همدلی و همبستگی در جامعه از نخستین و مهم‌ترین اقدامات پیامبر اکرم (ص) پس از ورود در مدینه بود که آن را در قالب تشکیل امت اسلامی پیگیری و پی‌ریزی کرد؛ از طریق ایجاد نظام برادری و تدوین قانون اساسی (میثاق مدینه) (شهیدی، ۱۳۸۵: ۶۳).

طبیعی است که این آموزه‌ها، سفارش‌ها و رفتارها مهم‌ترین زمینه‌ها و ریشه‌های فکری، فرهنگی و تاریخی تشکیل سازمان همکاری اسلامی به حساب می‌آیند و تأثیرات خاصی در این زمینه دارند. ضمن اینکه نفس باورها و اعتقادات مشترک اسلامی می‌طلبد که مسلمانان جبهه‌ی واحدی داشته و در قبال مسائل مهم مواضع واحدی اتخاذ نمایند؛ امری که در مقدمه اساسنامه کنفرانس نیز به آن اشاره شده و از اعتقادات مشترک مسلمانان به‌عنوان یکی از اساسی‌ترین پایه‌های پیوند جوامع اسلامی با یکدیگر نام برده شده است (السید سلیم، ۱۳۷۶: ۱۷).

زمینه‌های سیاسی - اجتماعی:

شکل‌گیری استعمار و ورود آن به جهان اسلام، یکی از مهم‌ترین زمینه سیاسی - اجتماعی به وجود آمدن سازمان همکاری اسلامی است. این پدیده انحطاط همه‌جانبه جوامع اسلامی را عمق و توسعه بخشیده و زمان عبور از این بحران را طولانی‌تر ساخت؛ لذا جنبش‌ها و طرح‌های اصلاح‌طلبانه‌ای از سوی افراد و جریان‌های مختلف اسلامی ارائه گردید، تا از طریق پایان دادن به انحطاط و چالش‌های داخلی با زیاده‌خواهی‌های استعمارگران مقابله نمایند. یکی از این طرح‌ها ایجاد کنفرانس بین‌المللی اسلامی در راستای حل مشکلات جهان اسلام و پایان دادن به بحران موجود بود. هرچند وحدت‌گرایی، انسجام جوامع اسلامی و اتخاذ سیاست‌های مشترک خارجی و... دغدغه‌ی بسیاری از مصلحین اسلامی بود، اما کواکبی به صورت مشخص از تشکیل چنین کنفرانسی تحت ریاست سید الفراتی دم زده و چنین طرحی را ارائه نمود که در آن نمایندگانی از سراسر جوامع اسلامی حضور داشته و مشکلاتشان مطرح و به بحث گذارند.

به‌رغم بی‌توجهی زمامداران جوامع اسلامی؛ ولی تأثیرات این طرح‌ها بر اذهان مسلمانان غیرقابل انکار است. به خصوص در زمانی که چالش‌های سیاسی و اجتماعی جهان اسلام، مداخلات و فشارهای استعمارگران بیشتر می‌شد، اهمیت این طرح‌ها بیشتر درک شده و نیاز به وحدت مسلمانان و شکل‌گیری چنین سازمانی نیز بیشتر احساس می‌شد. ما زمانی به واقعیت این مسئله پی می‌بریم که بدانیم اکثر این کنفرانس‌ها پس از پایان خلافت عثمانی تشکیل شده است؛ یعنی زمانی که نماد وحدت سیاسی جهان اسلام (به خصوص اهل سنت) سقوط کرده و جهان اسلام از نظر سیاسی در وضعیت بحرانی به سر می‌برد (حیدری، ۱۳۹۲: ۳۵-۳۳). در این زمان بسیاری از کشورهای اسلامی و به خصوص عربی، تحت استعمار و قیمومیت کشورهای همچون انگلیس و فرانسه درآمده و استقلالی ندارند؛ کشورهایی همچون عراق، کویت، اردن، فلسطین، لبنان، مصر، الجزایر، سوریه و... همگی تحت قیمومیت و استعمار این کشورها قرار گرفتند. لذا کنفرانس‌های متعددی وحدت‌گرایانه جهت پایان دادن به بحران‌های موجود شکل گرفته و در اکثر آن‌ها نیز بر تأسیس یک سازمان بین‌المللی اسلامی تأکید می‌شد (السید سلیم، ۱۳۷۶: ۴).

علاوه بر استعمار و جنبش‌های اسلامی، چالش‌ها و نزاع‌های داخلی جهان اسلام نیز در تحقق سازمان همکاری اسلامی دارای نقش بود. اختلافات سیاسی کشورها و ایدئولوژی‌های متفاوت حاکم، تنش‌هایی را در منطقه ایجاد می‌کرد که ضرورت تشکیل چنین سازمانی را مبرهن می‌ساخت؛ چنانچه با آغاز تنش و اختلاف میان عراق و سوریه، شاه ایران پیشنهاد نمود که مجمعی از کشورهای اسلامی برای رفع این مشکل به تهران گردهم آیند (حیدری، ۱۳۹۲: ۳۷).

بنابراین پدیده استعمار، جنبش‌های اصلاحی و چالش‌های داخلی کشورهای اسلامی مهم‌ترین عوامل و زمینه‌های سیاسی- اجتماعی است که باعث شکل‌گیری سازمان همکاری اسلامی شدند.

زمینه‌های ایدئولوژیک:

هجمه‌ی غرب به جهان اسلام در دوران استعمار فقط بعد نظامی نداشت، بلکه اروپا در این مقطع تاریخی با تمام توان سیاسی، نظامی، فکری و... خود وارد این سرزمین شده بود. ورود اندیشه‌های ماتریالیستی، سوسیالیستی، ناسیونالیستی و... غرب که با قدرت برتر سیاسی و نظامی حمایت و پشتیبانی می‌شد، بخشی از جوانان و تحصیل‌کردگان مسلمان را متأثر ساخته و جبهه‌گیری‌های جدیدی در جوامع اسلامی ایجاد نمود. افرادی که راه‌هایی جهان اسلام را از بحران‌های چندلایه در پذیرش مکاتب و ایدئولوژی‌های غربی مشاهده نموده، باورمندی‌شان را به نجات بخشی آموزه‌های اسلامی در چنین شرایط تاریخی از دست داده بودند. این جریان نیرومند شده و به تدریج به گفتمان مسلط و حاکم در بعضی از کشورهای اسلامی و عربی تبدیل شدند. سلطه‌ی گفتمان‌های ناسیونالیستی و سوسیالیستی در بعضی از کشورهای اسلامی مانع جدی در تحقق و تشکیل سازمان همکاری اسلامی به حساب می‌آمد. تلاش‌های کشورهای مختلف اسلامی برای تشکیل چنین اجلاسی از سوی هواداران و پیروان چنین ایدئولوژی‌هایی عقیم می‌ماند. در این مورد مصر و سوریه که هوادار پان‌عربیسم و سوسیالیسم بودند طرح ملک فیصل را مرتجعانه خوانده و آن را تلاشی قلمداد کردند برای هدف قرار دادن کشورهای مترقی عرب (همان، ۴۴). تلاش‌ها و ابتکارات کشورهای اردن، ایران، مرکز «مؤتمر العالم الاسلامی» پاکستان و کنگره جهان اسلام مصر نیز به دلیل همین صف‌بندی‌های ایدئولوژیک کشورهای عربی به نتیجه نرسید. اما شکست کشورهای رادیکال و هوادار ایدئولوژی‌های غربی در جنگ ۱۹۶۷ و وابستگی اقتصادی آن‌ها به کشورهای نفت‌خیز، اعتبار ادعاهای آن‌ها را زیر سؤال برده مواضع آن‌ها را تضعیف نمود. تضعیف گفتمان‌ها و ایدئولوژی‌های وارداتی صف‌بندی‌ها و جبهه‌گیری‌های کشورهای عربی را کمرنگ ساخته و زمینه را برای تشکیل نشست سران اسلامی فراهم نمود. لذا این امر نیز در کنار زمینه‌های فکری، فرهنگی و... نقش مهمی داشته و موانع تشکیل سازمان همکاری اسلامی را از میان برداشت.

افغانستان و تحولات سیاسی آن:

رژیم کمونیستی کابل در اثر کودتای خونین حزب دموکراتیک خلق افغانستان در ۷ ثور ۱۳۵۷ روی کارآمد (دولت آبادی، ۱۳۸۷: ۴۷۳). این رژیم با رفتارهای غیرانسانی و ضد اسلامی خود مردم را به قیام و مقاومت اسلامی واداشت؛ قیام و مقاومتی که می‌رفت به سقوط کامل رژیم منجر شود. لذا در ۶ جدی ۱۳۵۸ روس‌ها مستقیماً وارد افغانستان شده و با قتل حفیظ‌الله امین، ببرک کارمل را که در روسیه بود، به حکومت رساندند (همان، ۴۷۸). در این حمله‌ی روس‌ها که به دستور برژنف صورت گرفت، ۵۸ هزار نیروی شوروی وارد خاک افغانستان شدند (پژوهشگران دایره المعارف ایرانیکا، ۱۳۸۷: ۳۱۹). با تجاوز ارتش سرخ به خاک افغانستان مقاومت مردم نیز شدیدتر و فراگیرتر گردید. در نتیجه این مجاهدت و مقاومت و تلاش‌های سازمان ملل متحد در ۲۶ دلو ۱۳۶۷ نیروهای ارتش سرخ از افغانستان خارج شدند (دولت آبادی، ۱۳۸۷: ۴۸۰)؛ و در ۸ ثور ۱۳۷۱ دولت مجاهدین قدرت را از بازماندگان رژیم کمونیستی کابل تحویل گرفتند (همان، ۵۱۶). مجاهدین و اسلام‌گرایان هم در برپایی یک حکومت و نظام سیاسی فراگیر و باثبات شکست خوردند؛ لذا جنگ‌های قدرت طلبانه میان احزاب جهادی آغاز شد؛ جنگ‌هایی که به ظهور جنبش طالبان در عرصه‌ی سیاسی و نظامی افغانستان، سلطه‌ی آن بر این کشور و سرانجام ورود ارتش آمریکا و متحدان خارجیش به افغانستان انجامید.

نقش سازمان همکاری اسلامی در تحولات سیاسی افغانستان:

همان‌گونه که ذکر شد، افغانستان طی چند دهه‌ی اخیر تحولات زیادی به خود دیده و بحرانی‌ترین شرایط تاریخی خود را تجربه نموده است؛ حاکمیت رژیم کمونیستی، جهاد و مقاومت اسلامی مردم افغانستان در برابر چنین رژیم، تجاوز ارتش سرخ به افغانستان و جنگ‌های ویرانگر داخلی میان احزاب جهادی و حاکمیت طالبان مهم‌ترین آن می‌باشد. حال پرسش این است که سازمان همکاری اسلامی چه نقشی در تحولات سیاسی این کشور داشته و چه تلاش‌های مؤثری را برای پایان دادن به بحران‌های آن (اشغال توسط شوروی و جنگ‌های داخلی) انجام داده است. به خصوص اینکه استعمارستیزی، دفاع از کیان و مرزهای اسلامی و گسترش صلح جهانی از اهداف مهم این سازمان می‌باشد.

۱. دوره جهاد و مقاومت اسلامی:

در ۲۷ دسامبر ۱۹۷۹ ارتش سرخ شوروی افغانستان را مورد اشغال قرار داده حفیظ‌الله امین

رئیس‌جمهور را به قتل رسانده و ببرک کارمل را به حکومت رساند (فرهنگ، ج ۳، ۱۳۸۰: ۱۵۷). این اقدام جهان را بیمناک ساخته و بر نظم بین‌المللی و صلح و امنیت جهانی تأثیر منفی برجا گذاشت؛ لذا موجی از محکومیت‌ها و اقدامات صورت گرفت؛ از جمله مجمع عمومی سازمان ملل این اقدام را محکوم کرد و شورای امنیت قطعنامه‌ای را در این مورد تنظیم نمود که در هفتم جنوری ۱۹۸۰ از سوی شوروی و تو شد. (زکی، ۱۳۹۶:

http://www.dailyafghanistan.com/opinion_detail.php?post_id=141437).

سازمان همکاری اسلامی نیز در این زمینه ورود داشته و از طریق برگزاری نشست سران کشورهای اسلامی و نشست وزرای امور خارجه اقدامات زیر را انجام داد:

تحت فشار قرار دادن اتحاد شوروی و حکومت کمونیستی کابل:

نخستین اقدام سازمان کنفرانس اسلامی اعمال فشار دیپلماتیک علیه رژیم کابل و اتحاد جماهیر شوروی بود. این فشارها که از محکومیت لفظی تا برخی اقدامات محدود عملی را دربر می‌گیرد، از همان آغاز تجاوز ارتش سرخ به خاک افغانستان آغاز شد. سازمان مذکور در همان اوایل اشغال افغانستان توسط ارتش سرخ، این اقدام را محکوم نموده (حسینی سنگلاخی، ۱۳۷۸: ۷۵) و در فاصله چند روز پس از آن (ژانویه سال ۱۹۸۰) وزرای خارجه این سازمان در اسلام‌آباد پاکستان گرد هم آمدند. آن‌ها در این نشست ضمن بررسی اوضاع افغانستان و تجاوز شوروی به این کشور عضویت رژیم کمونیستی حاکم بر کابل را در سازمان کنفرانس/همکاری اسلامی لغو نموده و به حالت تعلیق درآوردند. علاوه بر این خواستار خروج نیروهای خارجی از افغانستان شده و اعلام داشتند که افغانستان به‌رغم تمایل مردم آن مورد اشغال واقع شده است؛ بنابراین نیروهای خارجی باید خاک این کشور را ترک کنند. هم‌چنین دخالت نظامی اتحاد جماهیر شوروی در افغانستان را از نظر حقوقی و امنیتی مغایر با سرنوشت مشترک و آرمان‌های امت اسلامی، حقوق و مقررات بین‌المللی و تهدیدی علیه صلح و امنیت بین‌المللی و منطقه‌ای توصیف نمودند (السید سلیم، ۱۳۷۶: ۷۵)؛ لذا در این نشست فوق‌العاده اقدامات و تصمیمات زیر اتخاذ گردید:

«۱- عضویت رژیم جدید افغانستان در سازمان کنفرانس اسلامی به حالت تعلیق درآمد. ۲- از کلیه کشورهای عضو درخواست شد که از شناسایی رژیم غیرقانونی این کشور خودداری کنند و روابط دیپلماتیک خود با این رژیم را در سطح بسیار پایینی نگهدارند. ۳- کشورهای اسلامی تا عقب‌نشینی کامل نیروهای نظامی خارجی، هیچ‌گونه کمکی به دولت افغانستان ارائه نکنند. ۴- این اجلاس کلیه کشورهای جهان را ترغیب کرد تا از مهاجرین افغانی که به کشورهای همسایه

پناه برده‌اند، حمایت نمایند» (همان، ۷۶).

مضاف بر این‌ها اعضای نشست بر آن شدند که بازی‌های المپیک در مسکو نیز از سوی کشورهای عضو تحریم شود (همان، ۱۱۵). در یازدهمین اجلاس وزرای امور خارجه نیز فشارهای دیپلماتیک بر اتحاد شوروی ادامه یافته و شرکت‌کنندگان قطعنامه‌ای را در این مسیر و نیز در جهت حل مسالمت‌آمیز مسئله‌ی افغانستان صادر نمودند و در آن درخواست عقب‌نشینی فوری، کامل و بدون قید و شرط نیروهای شوروی را از خاک افغانستان مکرراً ابراز نموده و نگرانی عمیق خود را از ادامه حضور نظامی ارتش سرخ در افغانستان اعلام داشتند؛ ضمن اینکه بر حق مردم افغانستان در تعیین نوع نظام سیاسی و اقتصادی‌شان، به دور از مداخله و یا فشار خارجی نیز تأکید کردند. آن‌ها از دولت‌ها و حکومت‌های جهان خواستند که به این حق مردم افغانستان و به حاکمیت و یکپارچگی سرزمین، استقلال سیاسی، عدم تعهد و هویت اسلامی کشور آن‌ها احترام گذارند (ممدوحی، ۱۳۷۵: ۱۹۸-۱۹۷).

اقدام دیگری که در یازدهمین کنفرانس وزرای خارجه صورت گرفت، تشکیل کمیته‌ای متشکل از وزرای خارجه ایران، پاکستان و دبیرکل کنفرانس اسلامی (حبیب شطی) به منظور مذاکره با رژیم کابل و روس‌ها، اجرای مفاد قطعنامه‌ی این اجلاس، تحقیق پیرامون راه‌ها و وسایل اجرای این قطعنامه و برپایی کنفرانسی بین‌المللی با نظارت سازمان ملل یا سازمان دیگری به منظور حل همه‌جانبه بحران افغانستان بود (روزنامه راه نجات: ۸۲۰).

کنفرانس یازدهم که تلاش داشت قضیه افغانستان به صورت مسالمت‌آمیز حل شود، از جنبش غیر متعهدها نیز درخواست کرد که تلاش‌های لازم دیپلماتیک را جهت دستیابی به یک راه‌حل صلح‌آمیز این مسئله به کار بندد (السید سلیم، ۱۳۷۶: ۷۶). مواضع فوق و مفاد این قطعنامه در تمامی نشست‌های سازمان و در هر سطحی که برگزار شد، تکرار و باز تکرار گردید؛ مثلاً در کنفرانس بغداد (۵ جون ۱۹۸۱)، کنفرانس نیجریه (۲۲ اگست ۱۹۸۲)، کنفرانس داکا و... علاوه بر این از قطعنامه‌های سازمان ملل و جنبش غیر متعهدها در این زمینه نیز اعلام حمایت شد (لعلستانی، ۱۳۸۴: ۱۶۸-۱۶۴). وزرای خارجه در اجلاس سیزدهم‌شان نیز توصیه نمودند که «کمیته‌ای متشکل از دبیرکل، وزرای امور خارجه گینه، ایران، پاکستان و تونس، تلاش مستمری را به منظور پایان بخشیدن به اشغال نظامی افغانستان مبذول نمایند» (ممدوحی، ۱۳۷۵: ۱۹۸).

تمامی این اقدامات و ازجمله بین‌المللی ساختن قضیه‌ی افغانستان، دخالت دادن غیر متعهدها در این قضیه که افغانستان نیز عضو آن بود، تعیین کمیته پیگیری قضیه افغانستان،

حمایت از قطعنامه‌های سازمان ملل و... همگی به خاطر تحت فشار قرار دادن شوروی جهت خارج ساختن نیروهایش از افغانستان و نیز حل مسالمت‌آمیز و دیپلماتیک قضیه‌ی این کشور بود. علاوه بر وزرای خارجه، سران کشورهای اسلامی نیز همین سیاست فشارهای دیپلماتیک و تلاش برای حل مسالمت‌آمیز قضیه افغانستان را دنبال نموده و همواره خواهان خروج نیروهای خارجی از افغانستان بودند.

«در چهارمین کنفرانس سران در کازابلانکای مراکش که در ژانویه ۱۹۸۴ برگزار شد، حاضرین... ضمن ابراز نگرانی از ادامه مداخلات نظامی شوروی در افغانستان، تقاضا کردند، نیروهای خارجی بدون قید و شرط خاک این کشور را تخلیه نمایند» (ممدوحی، ۱۳۷۵: ۱۴۶). این مواضع در پنجمین کنفرانس سران کشورهای اسلامی در کویت (ژانویه ۱۹۸۷) نیز تکرار شده کنفرانس نگرانی عمیق خود را به خاطر ادامه دخالت‌های شوروی در افغانستان اعلام نمود (همان، ۱۶۱).

حمایت از جهاد و مقاومت مردم افغانستان:

سیاست دیگری که سازمان در قبال مسائل افغانستان در این دوره اتخاذ نموده بود، حمایت سیاسی و دیپلماتیک از جهاد و مقاومت مردم افغانستان در برابر تجاوز شوروی و رژیم دست‌نشانده آن بود. این سیاست هرچند در قالب اعمال فشارهای سیاسی و دیپلماتیک علیه اتحاد شوروی و حکومت کمونیستی کابل نیز قابل تحلیل است، اما نمود بارزتری با عنوان حمایت از مقاومت و جهاد اسلامی مردم افغانستان دارد. حمایت سازمان از جهاد و مقاومت اسلامی جلوه‌های متفاوتی داشته و به صورت‌های گوناگونی انجام شده است:

الف؛ دعوت از نماینده مجاهدین در کنفرانس و گوش دادن به صحبت‌های آنان: دعوت از مجاهدین در چنین نشست مهم و شنیدن صحبت‌های آنان درواقع نوعی حمایت از جهاد، مقاومت ملت افغانستان و اقدامات مجاهدین به حساب می‌آید. لذا کمیته سازمان (متشکل از ایران، پاکستان و منشی سازمان کنفرانس اسلامی) در سال‌های اولیه تجاوز ارتش سرخ به افغانستان در اجلاس مشورتی خود (جون ۱۹۸۰) در ژنیف از نمایندگان مقاومت نیز دعوت نموده و به نظراتشان و پیشنهادات آن‌ها گوش دادند (لعلستانی، ۱۳۸۴: ۱۶۴)؛ در سومین کنفرانس سران اسلامی (۲۸ ژانویه ۱۹۸۱ طائف عربستان) نیز برای نشان دادن حمایت سازمان از مقاومت اسلامی افغانستان نماینده مجاهدین نیز دعوت گردید که در این اجلاس شرکت نماید (ممدوحی، ۱۳۷۵: ۱۴۰). علاوه بر این در چهارمین کنفرانس سران در کازابلانکای مراکش

(ژانویه ۱۹۸۴) حاضرین «به سخنان آقای برهان‌الدین ربانی، نماینده مجاهدین افغانستان که در مورد مقاومت ملت افغان و مبارزه عادلانه آنان برای آزادی سازی وطن اشغال شده‌شان ایراد شد، گوش فرادادند» (همان، ۱۴۵)؛ در کنفرانس وزرای خارجه کشورهای اسلامی (جنوری ۱۹۸۶) در مراکش به صحبت‌های پیر سید احمد گیلانی و پیشنهادات وی توجه نمودند (لعلستانی، ۱۳۸۴: ۱۶۸).

ب؛ اعلام حمایت از مقاومت اسلامی افغانستان: سازمان طی کنفرانس‌های متعددی حمایتش را از مقاومت اسلامی و همبستگی‌اش را با ملت افغانستان اعلام نمود؛ در کنفرانس سران در طائف عربستان و در کازابلانکای مراکش این حمایت ادامه یافته و اعضای سازمان همبستگی کامل خود را با ملت افغانستان و مبارزاتشان برای آزادی و استقلال را اعلام نمود (ممدوحی، ۱۳۷۵: ۱۴۲-۱۴۱ و ۱۴۷). در قطعنامه‌ی کازابلانکا برای نخستین بار در سطح سران دولت‌های اسلامی، طی قطعنامه‌ای در قبال بحران افغانستان موضع‌گیری صورت گرفته و از مبارزات مردم افغانستان حمایت گردید. همچنین وزرای خارجه در شانزدهمین اجلاسشان از جنبش مقاومت حمایت نموده و از کلیه کشورهای عضو سازمان درخواست شد که این جنبش را برای مبارزه در راه آزادی سرزمینشان و حفظ موجودیت اسلامی و غیرمتعهد افغانستان تقویت کنند (السید سلیم، ۱۳۷۶: ۷۶).

ج؛ اعطای کرسی افغانستان به مجاهدین و به رسمیت شناختن دولت مجاهدین: این اقدامات که از سوی وزرای خارجه کشورهای اسلامی صورت گرفت، مهم‌ترین و جدی‌ترین اقدام سازمان در راستای حمایت از مقاومت اسلامی افغانستان به حساب می‌آید. وزرای خارجه در صورتی که پیش از نشست شانزدهمشان هیچ حرفی از مجاهدین افغانستانی به میان نمی‌آوردند، در اقدامی نسبتاً دیرهنگام، در اجلاس هجدهم از فعالیت جهادی مجاهدین، برپایی شورای مشورتی که نماینده ملت افغانستان است و از تشکیل دولت موقت توسط آن‌ها تقدیر نموده و تصمیمات تاریخی زیر را اتخاذ نمودند: «۱- اعطای کرسی افغانستان به نمایندگان مجاهدین افغان ۲- به رسمیت شناختن دولت موقت مجاهدین به عنوان دولت قانونی افغانستان» (همان، ۱۹۸). در این اجلاس طی قطعنامه‌ای دولت موقت مجاهدین را به رسمیت شناخته و از نمایندگان مجاهدین برای اشغال کرسی افغانستان در سازمان دعوت نمودند (همان). البته قطعنامه‌ی مذکور با رأی و استقبال یکسانی از سوی نمایندگان کشورهای اسلامی مواجه نشد؛ کشورهای بنگلادش، مالزی، گامبیا، تونس، کویت، عربستان و پاکستان به قطعنامه رأی مثبت دادند، ایران سکوت اختیار نمود، یمن شمالی و جنوبی و سوریه اعلام تحفظ نمودند و نماینده

عراق و فلسطین رأی ممتنع به قطعنامه دادند. سکوت ایران ناشی از عدم مشارکت گروه‌های هشت‌گانه مجاهدین مقیم ایران در شورای مشورتی مجاهدین مقیم پیشاور بود (همان، ۲۰۰). ریاست هیئت مجاهدین را در این نشست سید احمد گیلانی رهبر محاذ ملی اسلامی افغانستان به عهده داشت (رجا، ۱۳۹۳: ۱۰۴).

این اقدامات تأثیرات زیادی بر روحیه و مواضع مجاهدین و ملت مبارز افغانستان در سطح جهانی داشت. در واقع با اعطای کرسی دولت افغانستان در سازمان به مجاهدین، دولت موقت مجاهدین از سوی بیش از ۴۵ کشور اسلامی به رسمیت شناخته شد (السید سلیم، ۱۳۷۶: ۷۶)؛ این دستاورد بزرگی برای آن‌ها بود.

در مجموع سازمان همکاری (کنفرانس) اسلامی در دوران جهاد و مقاومت اسلامی مردم افغانستان علیه تجاوز ارتش سرخ شوروی و رژیم کمونیستی خلق و پرچم، تلاش داشت که از طریق سیاسی و دیپلماتیک به حل قضیه‌ی افغانستان اقدام نماید. این سازمان برای دستیابی به هدف مذکور دو استراتژی را در پیش گرفت؛ اعمال فشارهای سیاسی علیه اتحاد جماهیر شوروی جهت خروج نیروهایش از افغانستان و حمایت از جهاد و مقاومت اسلامی افغانستان. لذا در فاصله‌ی کمتر از یک ماه پس از تجاوز شوروی به افغانستان نخستین نشست اضطراری خود را دایر نموده و نگرانی خود را از اشغال افغانستان اعلام داشتند؛ آن‌ها خواهان خروج نیروهای خارجی از افغانستان گردیده و سیاست‌های تنبیهی علیه شوروی و حکومت دست‌نشانده‌اش را اتخاذ نمودند. این درخواست‌ها و سیاست‌ها در نشست‌ها و کنفرانس‌های بعدی سازمان چه در سطح سران دولت‌های اسلامی و چه در سطح وزرای خارجه آن تکرار گردید.

اقدامات و تلاش‌های این‌چنینی سازمان در واقع در راستای اجرای بند ششم از ماده ۲ اساسنامه آن صورت می‌گرفت که گفته شده است: «کشورهای عضو سازمان کنفرانس اسلامی به‌عنوان یک هدف ارزشمند از کلیه مبارزات مردم مسلمان برای حفظ موجودیت، استقلال و حقوق سیاسی‌شان حمایت خواهند کرد» (همان، ۵۹). همچنین در مسیر عمل به بند ۳ همین ماده که در آن از ریشه‌کنی و یا محو استعمار در اشکال گوناگون آن سخن گفته شده است (شوشتری، ۱۳۸۳: ۲۸).

اما این تلاش‌ها و اقدامات سودی نبخشید؛ سیاست‌های این‌چنینی سازمان نقشی خاصی در پایان دادن به بحران افغانستان ایفا نکرد؛ نه حکومت کمونیستی کابل از مواضع و سیاست‌هایش عقب نشست و نه اتحاد جماهیر شوروی نیروهایش را از افغانستان خارج کرد. ریشه‌ی مشکل کجاست و دلیل ناکامی سازمان در قضیه افغانستان در کجا نهفته است؟ پاسخ این سؤال را پس

از بررسی نقش سازمان در دوران جنگ‌های داخلی افغانستان ارزیابی خواهیم کرد.

دوره جنگ‌های داخلی:

ناتوانی احزاب جهادی در حفظ دستاوردهای عظیم جهاد و استقرار نظام اسلامی عادلانه و مورد قبول، زمینه‌ساز جنگ ویرانگر داخلی در افغانستان شد. در نتیجه این جنگ ده‌ها هزار نفر کشته و صدها هزار دیگر آواره شدند (عرفانی، ۱۳۸۸: ۲۳). تداوم این بحران زمینه‌ساز ظهور تحریک طالبان در عرصه‌ی سیاسی و درگیری نظامی افغانستان شد.

طالبان هم برای اقوام غیر پشتون سهم خاصی در ساختار قدرت سیاسی قائل نبودند؛ لذا بیش از سایرین به انحصار قدرت پرداخته، حداقل برخی از چهره‌های مطرح آنان شیعیان را کافر و کشتن آنان را ثواب قلمداد نمود و هنگام تصرف مزار شریف در خرداد ۱۳۷۶، هزاران نفر از شیعیان را کافر و رافضی خوانده و قتل عام کرد (عارفی، ۱۳۷۸: ۲۰۶)؛ همچنین تاجیک‌ها و ازبک‌ها را مورد آزار و ستم قرار داده و در بعضی مناطق املاک، اراضی و خانه‌هایشان را آتش زدند؛ ضمن اینکه زنان نیز در تنگنای شدید قرار داشته و حقوقش پایمال می‌شد (احمد رشید، ۱۳۸۲: ۱۵۳-۱۵۴). به همین دلیل چشم‌انداز صلح و بهبودی اوضاع در افغانستان تاریک‌تر شده و امیدها برای برقراری آن کمرنگ گردید.

در چنین فضایی انتظار می‌رفت که سازمان همکاری اسلامی رسالتی را که در مقدمه‌ی اساسنامه برای خود تعریف نموده به انجام رساند. در این مقدمه آمده است که «هدف کشورهای عضو این سازمان تلاش دسته‌جمعی جهت تأمین صلح جهانی است به نحوی که امنیت، آزادی و عدالت برای مردم مسلمان و کلیه جهان فراهم گردد» (السید سلیم، ۱۳۷۶: ۵۴). در بند ۴ از ماده ۲ اساسنامه نیز به همین هدف اشاره شده و آمده است که «به‌کارگیری ابزارها و اتخاذ روش‌هایی برای حمایت از صلح و آرامش بین‌المللی که بر اساس عدل و عدالت لازم است» (شوشتری، ۱۳۸۳: ۲۸). حال انتظار می‌رفت سازمانی که جهت برقراری صلح عادلانه‌ی جهانی هدف‌گذاری می‌کند، جهت استقرار صلحی عادلانه در کشوری که یکی از اعضا و در واقع عضو مؤسس آن به حساب می‌آمد، جدیت بیشتری به خرج دهد.

وقتی پرونده سازمان همکاری اسلامی را در این مورد بررسی می‌کنیم، نشان می‌دهد که جدیت مورد انتظار به کار نرفته و از حد انتشار بیانیه‌های دعوت به صلح، نگرانی از ادامه جنگ، تعیین نماینده ناکارآمد و... فراتر نرفته است. این سازمان در هفتمین نشست سران کشورهای اسلامی، در دارالبیضای مراکش (دسامبر ۱۹۹۴) که همزمان بود با اوج‌گیری جنگ‌های

قدرت طلبانه‌ی داخلی در افغانستان، نگرانی خود را از جنگ‌های داخلی افغانستان اعلام نموده و بر ضرورت ایجاد تفاهم سیاسی میان طرف‌های درگیر در منازعه تأکید نمود. بیانیه کنفرانس «از طرف‌های درگیر در منازعه افغانستان درخواست نمود تا از تلاش‌هایی که دبیرکل سازمان کنفرانس اسلامی و نماینده‌ی وی در حال حاضر برای حل و فصل منازعه در افغانستان مصروف می‌نماید، حمایت کند. از جمله این تلاش‌ها مذاکرات غیرمستقیمی است که در اسلام‌آباد و تهران به منظور تحکیم صلح و تفاهم ملی در افغانستان در جریان است. سران کشورهای اسلامی بر ادامه همکاری میان سازمان کنفرانس اسلامی و هیئت ویژه سازمان ملل متحد در این خصوص تأکید کرده‌اند» (ممدوحی، ۱۷۷-۱۷۶). در واقع سازمان در این نشست خود از راه‌حل‌های صلح‌آمیز که به حل مناقشه می‌شود، اعلام حمایت کرد. البته در هفتمین کنفرانس سازمان علاوه بر اختصاص یک پاراگراف از اعلامیه در مورد افغانستان، قطعنامه مستقلی در مورد مسئله افغانستان نیز به تصویب رسید (همان، ۱۷۷).

در نشست هشتم سران این سازمان در سال ۱۳۷۶ که در تهران برگزار شد، اعضای شرکت‌کننده در ماده ۷ بیانیه پایانی این نشست، انزجار خود را از ادامه درگیری و خشونت در افغانستان اعلام نموده و «از مذاکرات بین گروه‌های درگیر افغانی، تشکیل دولت فراگیر و فعالیت منطقه‌ای و بین‌المللی برای توقف خونریزی و برقراری صلح پایدار در افغانستان به‌طور کمال و صریح» اعلام حمایت نمودند (متن کامل «بیانیه تهران»، نشست هشتم سازمان کنفرانس اسلامی - تهران، ۱۳۷۶: ۱۶۹).

همین مواضع در بیست و یکمین اجلاس وزرای خارجه این سازمان بازتاب یافته و آن‌ها از درگیری‌های خصمانه ابراز نگرانی و گروه‌های درگیر را به صلح و آشتی دعوت نمودند؛ به دبیرکل هم پیشنهاد کردند که در صورت درخواست گروه‌های مذکور، تلاش‌های لازم را جهت کنترل اوضاع به کار گیرد. علاوه بر این بر حق مردم افغانستان جهت انتخاب نوع رژیم سیاسی حاکم بر کشورشان بدون هیچ‌گونه دخالت، تهدید و یا فشار خارجی تأکید نمودند (السید سلیم و دیگران، ۱۳۷۶: ۷۸).

انتشار بیانیه‌ها و قطعنامه‌های غیر الزام‌آور و فاقد ارزش حقوقی گرهی از مشکلات مردم افغانستان نمی‌گشود. این مردم قربانی بازی‌ها و دخالت‌های کشورهای خارجی و جنگ‌های خونین احزاب قدرت طلب شده بودند؛ در چنین شرایطی اکتفا به انتشار بیانیه‌های دعوت به صلح و یا اعلام نگرانی از جنگ و... آن‌هم از سوی سازمانی که ادعای برقرار صلح عادلانه در سطح جهانی را دارد، فاقد ارزش واقعی خواهد بود. برقراری صلح در افغانستان نیازمند اقدامات جدی

بود که شناسایی عوامل بحران، تحت فشار قرار دادن کشورهای مداخله‌گر، احزاب جنگ‌طلب و انحصارگرا، و... ازجمله آن بود. اما هیچ‌یک از این اقدامات صورت نگرفت. سازمان حتی به اندازه محمود مستری نماینده سازمان ملل احساس مسئولیت نکرده و به خود جرئت نداد که از عوامل خارجی دخیل و بحران‌ساز در قضیه‌ی افغانستان نامی به میان آورد؛ درحالی‌که مستری در ۱۹۹۶ مستقیماً پاکستان را به دخالت در این کشور و وخامت اوضاع متهم نمود (دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۹: ۲۴۸).

علل ناکامی و ناکارآمدی سازمان همکاری اسلامی در قضیه افغانستان:

همان‌گونه که مشاهده شد، سازمان همکاری اسلامی در حل بحران‌های این مقطع از تاریخ افغانستان موفقیتی نداشته و در تحقق اهداف اعلام‌شده که مبارزه با استعمار، حفظ استقلال کشورهای اسلامی و برقراری صلحی به اصطلاح عادلانه باشد، ناکام مانده است. از این بدتر سازمان عمدتاً مواضع قاطع و جدی در قبال حوادث و بحران‌های این کشور اتخاذ نکرده است. آن‌ها تا زمان حضور نیروهای اشغالگر ارتش سرخ شوروی از پذیرش نمایندگان مجاهدین به عنوان نمایندگان قانونی مردم و به حیث عضو سازمان کنفرانس اسلامی خودداری ورزیدند (لعلستانی، ۱۳۸۴: ۱۶۴). در واقع تا نشست شانزدهم وزرای امور خارجه در سال ۱۹۸۶ هیچ اشاره‌ای به موضوع مجاهدین افغانستانی نکردند. البته هیأتی از آنان در اجلاس شرکت می‌کردند؛ اما به عنوان نمایندگان مردم افغانستان پذیرفته نشدند.

همچنین سازمان هیچ کمک نظامی به جهاد افغانستان نکرد و برخلاف مسئله‌ی فلسطین در مورد افغانستان هیچ‌وقت جهاد به معنای واقعی آن از سوی سازمان کنفرانس اسلامی به کاربرده نشد، هیچ‌یک از کشورهای عضو روابطش را با اتحاد جماهیر شوروی کاهش نداد، دولت کمونیستی کابل را هم به رسمیت شناخته و فقط عضویت آن در سازمان به تعلیق درآمد. صندلی افغانستان در سازمان را نیز به مجاهدین نداده و این درخواست تا عقب‌نشینی کامل نیروهای شوروی از خاک افغانستان بی‌نتیجه ماند (السید سلیم و دیگران، ۱۳۷۶: ۷۷-۷۶). علاوه بر این سازمان در اعلامیه‌ها و مواضعشان هیچ‌گاه مستقیماً نیروهای شوروی را مخاطب قرار نداده و از آن‌ها نخواست که بدون قید و شرط از افغانستان خارج شوند، بلکه به صورت کلی از نیروهای خارجی می‌خواست که خاک افغانستان را ترک کنند. از آنجایی که شوروی ادعا داشت برای جلوگیری از دخالت کشورهای پاکستان، ایران، چین و... در افغانستان آمده است، طرح کلی نیروهای خارجی به معنای صحه گذاشتن بر ادعاهای شوروی نیز قابل تفسیر بود (لعلستانی، ۱۳۸۴: ۱۶۶).

این‌ها بخشی از اقداماتی است که بایستی انجام می‌شد، اما نشد. تا اینکه برای نخستین بار در اجلاس شانزدهم وزرای خارجه کشورهای اسلامی بود که از مجاهدین سخن به میان آمده و از جنبش مقاومت مشخصاً حمایت صورت گرفت؛ از کلیه کشورهای عضو سازمان نیز درخواست شد که این جنبش را برای مبارزه در راه آزادی سرزمینشان و حفظ موجودیت اسلامی و غیرمتعهد افغانستان تقویت کنند. سرانجام در هجدهمین اجلاس بود که وزرای امورخارجه مسئله‌ی واگذاری صندلی افغانستان در سازمان کنفرانس اسلامی را به نماینده مجاهدین تصویب نمودند (همان). این در حالی است که مدت‌ها قبل مسئله‌ی قطع روابط کشورهای اسلامی با رژیم کمونیستی کابل و به رسمیت نشناختن آن، تحت فشار قرار دادن سازمان ملل جهت ممانعت از حضور نماینده رژیم در نشست این سازمان، تخصیص صندلی افغانستان در سازمان کنفرانس اسلامی به نمایندگان مجاهدین و... از سوی نمایندگان مجاهدین مطرح شده بود (لعلستانی، ۱۳۸۴: ۱۶۸).

اگر این حمایت‌ها زودتر از این صورت می‌گرفت و اعضای سازمان روابطش را با روسیه شوروی و رژیم مورد حمایتش قطع می‌کردند، باعث تقویت روحیه، قوت قلب و استحکام مواضع سیاسی و نظامی مجاهدین در سطح ملی و بین‌المللی شده و از سوی دیگر فشارهای مضاعفی را بر نیروهای اشغالگر و رژیم کمونیستی مورد حمایت آن وارد می‌کرد؛ لذا نتیجه بهتری حاصل می‌شد.

در دوران جنگ‌های داخلی مواضع و واکنش‌های سازمان همکاری اسلامی ضعیف‌تر و انفعالی‌تر از این بود؛ همچنان که مشاهده شد، مواضع سازمان در این دوره از انتشار اعلامیه‌ها و قطعنامه‌های دعوت به صلح، نگرانی از جنگ، حمایت از تلاش‌ها و قطعنامه‌های سازمان ملل و احیاناً دیگر سازمان‌های بین‌المللی و... فراتر نرفت. درحالی که احساس اخوت اسلامی و جایگاه افغانستان در سازمان به‌عنوان یکی از بانیان آن ایجاب می‌کرد که سازمان کنفرانس اسلامی مسئولانه‌تر و جدی‌تر از دیگر سازمان‌های بین‌المللی عمل نماید. تلاش‌ها و طرح‌های آشتی‌جویانه‌ی سازمان به قدری دقیق، کارشناسی شده و منطبق با واقعیت‌های سیاسی و اجتماعی افغانستان می‌بود که سازمان‌های بین‌المللی از این طرح‌ها حمایت می‌کرد؛ نه اینکه مهم‌ترین سازمان بین‌المللی اسلامی در مورد سرنوشت یک جامعه‌ی اسلامی چشم به طرح‌های سازمان‌های غیر اسلامی بگذارد و از آن حمایت نماید. سازمان باید احزاب تمامیت‌خواه را برای پایان دادن به جنگ و ویرانی تحت فشار قرار داده تحریم سیاسی، نظامی و اقتصادی می‌کرد؛ کشورهای مداخله‌گر و حامی آن‌ها را نیز با چنین فشارهایی مواجه ساخته و مانع اكمال تسلیحاتی و اقتصادی تمامیت‌خواهان از سوی این کشورها می‌شد؛ اما هیچ‌یک از این اقدامات صورت نگرفت. واقعیت این است که سازمان اقدام خاصی که حائز اهمیت باشد، در این دوره انجام نداده

است.

سازمان نمی‌تواند به این بهانه از ایفای مسئولیت شانه خالی کند که جنگ قدرت در افغانستان جزء مسائل داخلی کشورها به حساب آمده و سازمان متعهد است که در امور داخلی اعضا مداخله نکند؛ زیرا بعد بین‌المللی جنگ‌های داخلی افغانستان هرگز کمتر از بعد داخلی آن نیست. دخالت کشورهای ذی‌نفع منطقه در تداوم این حوادث آشکار بود. محمود مستری نماینده سازمان ملل رسماً اعلام کرد که مسئله‌ی افغانستان بدون قطع دخالت‌های پاکستان قابل حل نیست (دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۹: ۲۴۸). این در حالی است که عربستان سعودی و دیگر کشورهای منطقه نیز در تداوم این بحران نقش داشتند.

حال پرسش این است که دلیل این ناکامی و ناکارآمدی چیست و چرا سازمان همکاری اسلامی با توجه به توانایی‌ها و ظرفیت‌های قابل توجه، از حل بحران‌های سیاسی یکی از اعضای اولیه و مؤسس خود که در حیطه‌ی وظایف و اهداف سازمان نیز قرار می‌گیرد ناکام مانده و اقدام جدی در این راستا انجام نداد؟ پاسخ این پرسش را بایستی در مشکلات ساختاری سازمان و در سیاست‌های خاص اعضای آن جستجو نمود.

مشکلات ساختاری سازمان همکاری اسلامی:

سازمان همکاری اسلامی از جهاتی شبیه جامعه ملل است، نه سازمان ملل متحد؛ به همین دلیل مشکلاتی را که جامعه ملل داشته و باعث ناکارآمدی‌اش شده بود، در این سازمان نیز مشاهده می‌شود. در اینجا چند مشکل مهم و تأثیرگذار آن قابل بحث است؛ فقدان سیستم امنیت دسته‌جمعی، نبود سیستم رأی‌گیری مشخص و فقدان سازوکار تحریم علیه اعضای متخلف. البته سازمان از نظر ساختاری مشکلات دیگری نیز دارد؛ اما این مشکلات بیش از دیگر چالش‌ها سازمان را تحت تأثیر قرار داده و کارایی آن را در راستای تأمین امنیت اعضا و برقراری صلح عادلانه تضعیف کرده است.

کارشناسان سازمان‌های بین‌المللی معتقدند که تأمین امنیت کشورهای عضو، یکی از اساسی‌ترین وظایف هر سازمان بین‌المللی است که شکست در آن زمینه‌ساز فروپاشی سازمان و گرایش اعضا به کانال‌های دیگر جهت تأمین نیازهای امنیتی‌شان می‌گردد (السید سلیم و دیگران، ۱۳۷۶: ۱۱۱). اما این مهم در صورتی تأمین می‌شود که سازمان از یک سیستم امنیتی کارا برخوردار باشد. در سازمان ملل متحد این وظیفه بر عهده‌ی شورای امنیت نهاده شده است که در صورتی لزوم مصوبات سازمان را به اجرا درآورده و امنیت اعضا را تأمین نماید. اما سازمان

همکاری اسلامی فاقد چنین سیستمی است؛ به عبارتی فاقد شورای امنیت است. لذا اتخاذ موضع می‌کند، بیانیه می‌دهد، قطعنامه صادر می‌کند، اما این بیانیه‌ها و قطعنامه‌ها فاقد الزامات حقوقی است. این مسئله باعث می‌شود که هیچ‌کسی حتی اعضای سازمان از آن حساب نبرند و از انتشار بیانیه‌ها و قطعنامه‌های سازمان بهره‌ای حاصل نشود؛ اینکه سازمان خواهان خروج بدون قید و شرط نیروهای خارجی از افغانستان می‌شود، کاهش روابط با رژیم کمونیستی کابل، به رسمیت نشناختن آن و کاهش روابط با روسیه شوروی و... را تصویب می‌کند، خواهان پایان بخشیدن به جنگ‌های داخلی و... می‌شود؛ اما هیچ‌کسی به آن توجه نمی‌کند و نتیجه‌ای حاصل نمی‌شود، به همین مسئله بر می‌گردد؛ این تصمیمات، اعلامیه‌ها... فاقد الزامات و اعتبار حقوقی است. حتی اعضای سازمان نیز به بیانیه‌ی شان اهمیت نمی‌دهند؛ بدتر اینکه عملاً برخلاف آن اقدام می‌کنند؛ حکومت کابل را به رسمیت شناخته و روابط سیاسی کماکان ادامه می‌یابد و... اینجاست که کارایی سازمان زیر سؤال می‌رود. سازمان اگر می‌خواهد مصوباتش ارزشمند و دارای اعتبار شمرده شود، بایستی به چیزی شبیه شورای امنیت سازمان ملل فکر کند.

مشکل دیگر سازمان نحوه‌ی تصمیم‌گیری آن است. سازمان برای اجلاس سران کشورهای اسلامی یک سیستم رأی‌گیری مشخص نکرده و تصمیمات در این اجلاس بر اساس اجماع و اجتناب از رأی‌گیری صورت می‌گیرد (همان، ۱۳۷). این مسئله نیز از کارایی سازمان کاسته و نقش آن را در تحولات بین‌المللی کمرنگ ساخته است. سازمان اگر بخواهد در موردی موضع‌گیری کند، باید همه‌ی اعضا موافق باشند و الا با شکست مواجه می‌شود؛ به عبارتی هر یک از اعضای سازمان مستقلاً دارای حق وتو بوده و راه تصویب آن را می‌بندد. این مسئله از این نظر چالش ساز است که حاکمان کشورهای اسلامی به ایدئولوژی‌ها و کشورهای متفاوت خارجی وابسته بوده و آن‌ها از این کانال تصمیمات سازمان همکاری اسلامی را متأثر می‌سازند و یا اینکه اعضای سازمان با یکدیگر دچار تنش در روابط هستند، این تنش‌ها در هنگام تصمیم‌گیری سازمان مشکل ساز می‌شوند.

فقدان سیستم تنبیهی و تحریمی علیه اعضای متخلف مشکل دیگر سازمان است. این خلأ زمینه‌های نادیده گرفتن و عدم پایبندی به مصوبات سازمان را توسط اعضا فراهم نموده است؛ بدون اینکه با تحریم‌ها و چالش‌های خاصی از جانب سازمان مواجه شوند. در چنین شرایطی است که اعضای وابسته به ایدئولوژی‌های وارداتی و کشورهای خارجی و همچنین اعضای که منافع خود را در تداوم چنین بحران‌هایی می‌بینند، به مصوبات سازمان وقعی نهاده و از وفاداری به مصوبه و مواضعشان در سازمان سرباز می‌زنند.

سیاست‌های خاص اعضای سازمان:

حاکمیت ایدئولوژی‌های سیاسی متفاوت، وابستگی خارجی و تعارض منافع باعث شده بود که اعضای سازمان همکاری اسلامی فاقد هماهنگی در سیاست‌های خارجی بوده و هر کدام سیاست‌های خاص و مبتنی بر منافع خود را در قبال بحران‌های سیاسی دیگر کشورهای اسلامی اتخاذ کنند. بازتاب این سیاست‌ها در سازمان کارایی آن را کاهش می‌داد و یا از اقدام بازمی‌داشت. این وضعیت در واکنش سازمان نسبت به قضیه افغانستان کاملاً مشاهده شد.

در این دوران کشورهای رادیکالی چون سوریه، لیبی، یمن جنوبی و سازمان آزادی‌بخش فلسطین به دلیل وابستگی به اردوگاه شرق و سوسیالیستی سعی داشتند که مانع از اتخاذ مواضع تند سازمان علیه اتحاد شوروی و یا رژیم کمونیستی کابل شوند و نگذارند که تصمیمات جدی در حمایت از مجاهدین و مقاومت اسلامی اتخاذ شود. برای این کشورها حفظ روابط با اتحاد شوروی قدرتمند و برخورداری از حمایت آن به مراتب ارزشمندتر از موفقیت سازمان همکاری اسلامی و یا حفظ روابط با چند کشور ضعیف اسلامی بود؛ کشورهایی که حتی توان دفاع از خود را نداشتند. به همین دلیل در نشست یازدهم وزرای خارجه کشورهای اسلامی که نمایندگان مجاهدین مقیم ایران و پاکستان خواهان به رسمیت شناخته شدن نهضت اسلامی افغانستان و قطع رابطه کشورهای اسلامی با رژیم کمونیستی کابل شدند، نمایندگان این کشورها با درخواست مجاهدین مخالفت نمودند (رجا، ۱۳۹۳: ۱۰۲). لذا تلاش‌های مجاهدین در این مسیر ناکام مانده و سازمان نتوانست اقدامی برای آن‌ها انجام دهد.

پاکستان هم به دلیل اختلافات مرزی و روابط تاریخی تنش آلود با افغانستان و نیز مواجهه با انزوای سیاسی، تحریم اقتصادی و نظامی (به دلیل برنامه‌های هسته‌ای، کودتای نظامی و قتل ذوالفقار علی بوتو) از سوی جوامع غربی و به خصوص آمریکا، نگاه فرصت‌طلبانه به قضایای افغانستان داشت. به همین دلیل تمایلی به حل سریع قضیه افغانستان و یا تقویت جدی مواضع مجاهدین نداشته و سعی در بهره‌برداری همه‌جانبه از این قضیه در جهت منافع ملی بلندمدت این کشور داشت. لذا اقدامات مقتضی را در راستای موفقیت طرح سازمان همکاری اسلامی انجام نداد.

«وقتی سازمان طی قطعنامه‌ای بر حل همه‌جانبه بحران افغانستان از طریق تشکیل کمیسیونی مرکب از وزرای خارجه ایران، پاکستان و دبیرکل سازمان کنفرانس اسلامی تأکید کرد، پاکستان به دلایل زیر اقدام مؤثری در این مسیر انجام نداد: ۱- احساس خطر جدی نسبت به مرزهای خود از ناحیه شمال افغانستان به وسیله ارتش سرخ شوروی؛ ۲- جلب حمایت بلوک

غرب و کشورهای مخالف کمونیسم؛ ۳- کانالیزه کردن بحران سیاسی و نظامی افغانستان در راستای منافع ملی خویش؛ ۴- تثبیت پاکستان به عنوان بازیگر اصلی مسئله افغانستان نزد روس‌ها و دولت کمونیستی افغانستان. افزون بر این‌ها، اندیشه آینده‌نگری و ایجاد سلطه بر تمامی جریانات سیاسی و اجتماعی افغانستان، باعث شد که دولت‌مردان پاکستان به طور یک‌جانبه نسبت به مسئله افغانستان برخورد کرده و برخلاف موازین حقوق بین‌الملل، دولت دست‌نشانده کابل را به عنوان یک طرف رسمی در قضیه افغانستان وارد مذاکره کنند» (دانش بختیاری، ۱۳۸۹: ۵۹-۵۸).

مذاکره با رژیم کمونیستی کابل به عنوان یک طرف قضیه، مفهوم به رسمیت شناختن این رژیم را در پی داشت و این یعنی نادیده گرفتن مصوبه سازمان در این مورد. لذا آقای قطب‌زاده وزیر خارجه ایران اعلام داشت، تا زمانی که ارتش سرخ در افغانستان است، دولت کمونیستی کابل نمی‌تواند به نام مردم این کشور صحبت کند. به نظر می‌رسد که فعلاً مذاکره بایستی با خود روس‌ها انجام شود (همان، ۵۹).

علاوه بر این پاکستان در راستای سیاست‌های ذکر شده نه تنها با رژیم کابل مذاکره کرد که هر نوع تلاش آشتی‌جویانه و همبستگی بخش احزاب جهادی را نیز عقیم می‌گذاشت، بخش عظیمی از کمک‌های کشورهای خارجی را نیز (که عمدتاً توسط این کشور توزیع می‌شد) به احزابی اختصاص می‌داد که در مسیر منافع آینده پاکستان مناسب تشخیص داده می‌شد. «اسلام‌آباد با توجه به سابقه منازعه پشتونستان، از سال ۱۹۷۸ سعی کرد دسته‌بندی گروه‌ها حفظ شود ... آی اس آی سعی کرد توزیع بخش عظیمی از کمک‌های خارجی را خود به عهده گرفته و بدین ترتیب بر گروه‌های مقاومت همچنان کنترل داشته باشد. بعضی از رهبران سنتی پشتون برای متحد ساختن این گروه‌ها تلاش جدی کردند تا مبارزه سیاسی - نظامی قوی‌تری علیه رژیم کابل صورت گیرد. اما رقبای آن‌ها و آی اس آی پاکستان چنین حرکتی را تضعیف کردند» (کوردوز و هاریسون، ۱۳۷۹: ۷۱).

حل سریع قضیه افغانستان اهمیت پاکستان را در منظر جامعه جهانی کاهش داده و این کشور موقعیت خط مقدمی غرب علیه اتحاد شوروی و در نتیجه منافع عظیم اقتصادی و نظامی ناشی از این مسئله را از دست می‌داد؛ ضمن اینکه فشارهای غرب علیه این کشور به دلیل برنامه‌ی هسته‌ای آن از سر گرفته می‌شد. این در حالی است که وحدت نیروهای جهادی تقویت مواضع آن‌ها را باعث شده و احتمال به نتیجه رسیدن قضیه افغانستان را افزایش می‌داد و از سوی دیگر احتمال کنترل آن را از سوی پاکستان نیز کاهش می‌داد. سنگ اندازی پاکستان در

مسیر وحدت این نیروها از این کانال قابل تحلیل بوده و به همین دلیل صورت می گرفت. البته پاکستان و افغانستان همیشه به دنبال کانال‌هایی جهت بی‌ثبات کردن همدیگر بوده‌اند. در دوران پیش از کودتای کمونیستی کابل حکومت پاکستان از طریق حزب اسلامی و جمعیت اسلامی به این کار اقدام می کرد. ذوالفقار علی بوتو رئیس‌جمهور پاکستان از رهبران این احزاب استقبال نموده و «اجازه داد که احزاب در پیشاور دفاتری دایر کنند و همچنین امکاناتی برایشان فراهم کرد تا شورش‌های مسلحانه‌ای در داخل افغانستان ترتیب دهند، به این امید که رژیم داودخان را متزلزل کند» (مارسدن، ۱۳۷۹: ۵۲). اما پس از این کودتا فرصتی به مراتب بهتری در اختیار این کشور قرار گرفت؛ پاکستان سعی کرد که اهداف بلندمدتی را از این طریق طراحی و دنبال نموده برای همیشه خودش را از ناحیه‌ی افغانستان آسوده سازد و موفق نیز شد. لذا حاضر نبوده و نیست که به راحتی دست از سر افغانستان بردارد.

درمجموع نظام‌های سیاسی متفاوت و تعارض منافع کشورهای اسلامی، چه در درون سازمان و با همدیگر و چه با افغانستان، یکی از مهم‌ترین دلایل ناکامی و ناکارآمدی سازمان در قضیه‌ی افغانستان در زمان اشغال توسط ارتش سرخ شوروی بود.

این چالش‌ها (مشکلات ساختاری سازمان و سیاست‌های خاص اعضای سازمان) در زمان جنگ‌های داخلی افغانستان نیز باعث ناکامی و ناکارآمدی سازمان همکاری اسلامی شده بود. با این تفاوت که سیاست‌های خاص کشورهای تأثیرگذار و تعارض منافع آن‌ها در مسئله‌ی افغانستان نقش پررنگ‌تر و عریان‌تری در این دوران داشت. پاکستان که سرمایه‌گذاری‌های سیاسی، نظامی و اقتصادی زیادی در مورد حزب اسلامی حکمتیار کرده بود، از دستیابی این حزب به قدرت و تأمین منافع پاکستان ناامید شده بود. لذا به حمایت از گروه تازه تأسیس طالبان پرداخت و یا هم آن را به وجود آورد. این کشور در کنار عربستان سعودی و امارات متحده عربی جنبش طالبان را به رسمیت شناخته، کمک‌های همه‌جانبه‌ای برای پیروزی و به قدرت رسیدن آن نمود و تلاش داشت که نمایندگان این جنبش را به‌عنوان نمایندگان قانونی افغانستان وارد سازمان همکاری اسلامی نماید. شرکت دادن نمایندگان طالبان در اجلاس (۱۹۹۷) اسلام‌آباد (رجاء، ۱۳۹۳: ۱۰۶) بر همین مبنا صورت گرفت.

عربستان سعودی هم که برای مقابله بانفوذ جمهوری اسلامی ایران در افغانستان و گسترش اندیشه وهابیت وارد قضایای افغانستان شده بود، در دوره جنگ‌های داخلی جنبش طالبان را مناسب منافع خود تشخیص داده و به حمایت از آن پرداخت. عربستان از طریق پاکستان به این جنبش کمک نموده و از نظر سیاسی نیز آن را به رسمیت شناخت (مارسدن، ۱۳۷۹: ۲۰۶-۲۰۵).

«[عربستان] تأمین منافع خود به‌ویژه ترویج وهابیت را درگرو پیشرفت این جنبش [طالبان] می‌دید؛ از این‌رو به شدت از مدارس دینی پاکستان که محل تحصیل طالبان افغانی بود، حمایت مالی و ایدئولوژیکی کرد و همگام با پاکستان نقش مهمی در روی کار آمدن طالبان ایفا کرد» (کریمی حاجی خادمی، ۱۳۹۲: ۶۰).

از سوی دیگر ایران، تاجیکستان و ازبکستان در جبههٔ مقابل این کشورها قرار داشته و از دولت ربانی و جبههٔ متحد اسلامی افغانستان حمایت می‌نمودند؛ آن‌ها سعی داشتند که جایگاه دولت ربانی در سازمان همکاری اسلامی را به آن بازگردانند. لذا وقتی هشتمین اجلاس سران کشورهای اسلامی در تهران برگزار شد، آقای ربانی رئیس‌جمهور و آیت‌الله صادق پروانی معاون وی نیز در این اجلاس (۱۳۷۶/۱۹۹۸) شرکت نمودند.

بنابراین کشورهای تأثیرگذار سازمان دچار اختلاف و تعارض منافع در افغانستان بوده، هرکدام جریان‌های خاصی را مورد حمایت قرار می‌دادند و تأمین مالی، نظامی و سیاسی می‌کردند. آن‌ها به جای حل مسئله‌ی افغانستان به حذف یکدیگر از صحنه‌ی سیاسی این کشور و تأمین هرچه بیشتر منافع خود می‌اندیشیدند. لذا هرکدام که در موقعیت قرار می‌گرفتند، جناح مورد حمایت خود را در اجلاس سازمان شرکت می‌دادند و از آن حمایت می‌کردند. این سیاست‌ها و اقدامات مجالی برای سازمان نگذاشته و تلاش‌های هرچند اندک آن را عقیم می‌گذاشت. در این میان این مردم‌بی‌دفاع افغانستان بودند که در منگنه‌ی رقابت‌ها، اختلافات و جنگ سرد کشورهای تأثیرگذار و ذی منافع در این کشور گرفتار شده قربانی می‌دادند.

نتیجه گیری:

سازمان همکاری اسلامی برآیند تلاش‌های و زحمات جنبش‌ها و مصلحان اجتماعی اسلامی در سده‌های اخیر است. این سازمان که استعمار، استبداد و چالش‌های داخلی جهان اسلام، توهین به مقدسات اسلامی در فلسطین اشغالی، جنبش‌های اصلاحی و... زمینه‌های تحقق عینی آن را فراهم ساخت، از نظر فکری و تاریخی ریشه در اندیشه‌های قرآنی و رفتار تاریخی پیشوایان دینی مسلمانان دارد. مبارزه با استعمار، دفاع از مبارزات استقلال طلبانه، برقراری صلح عادلانه جهانی و... از مهم‌ترین اهداف سازمان همکاری اسلامی اعلام شده است. از سوی دیگر افغانستان طی چند دهه‌ی اخیر یکی از بحرانی‌ترین مقاطع تاریخش را تجربه نموده و با حاکمیت رژیم کمونیستی، تجاوز ارتش سرخ و جنگ‌های ویرانگر داخلی مواجه شده است. در چنین شرایطی انتظار می‌رفت که سازمان در راستای اهداف اعلام‌شده به یکی از اعضای اولیه‌اش کمک نموده و به حمایت جدی از افغانستان برخیزد. اما پرونده سازمان همکاری اسلامی نقش فعال و مورد انتظار آن را در قبال حوادث افغانستان نشان نمی‌دهد. سازمان سعی داشت که از طریق فشارهای سیاسی بر اتحاد شوروی و رژیم کمونیستی کابل و حمایت از جهاد و مقاومت اسلامی به حل مسالمت‌آمیز قضیه افغانستان نایل آید. لذا نشست اضطراری در مورد تجاوز ارتش سرخ به افغانستان برگزار نموده و طی بیانیه‌های متعددی دخالت و تجاوز نیروهای خارجی در افغانستان را محکوم کرد؛ همچنین خواستار خروج بدون قید و شرط آن‌ها از افغانستان شده و عضویت حکومت کمونیستی کابل در سازمان را به حالت تعلیق درآورد. از سوی دیگر از جهاد مردم افغانستان اعلام حمایت نموده، صندلی افغانستان در سازمان را به نمایندگان مجاهدین سپرده و دولت آن‌ها را به رسمیت شناخت و... ولی مشکل اینجاست که این بیانیه‌ها به دلیل مشکلات ساختاری سازمان و عدم پابندی اعضای سازمان به مصوبات آن بی‌نتیجه بوده و سودی نبخشید. ضمن اینکه سازمان اقدامات مهم دیگری را نیز در این مورد می‌توانست انجام دهد، اما انجام نداد؛ مثلاً سازمان در زمان اشغال افغانستان جرأت نکرد که حتی یک‌بار از ارتش سرخ شوروی نام برده و مستقیماً از آن بخواهد که خاک افغانستان را ترک کند، حتی سپردن صندلی افغانستان به نمایندگان مجاهدین تا زمان حضور ارتش سرخ در این کشور صورت نگرفت، قطع رابطه با اتحاد شوروی و رژیم کمونیستی کابل محقق نشد و...

در زمان جنگ‌های داخلی سازمان همکاری اسلامی بی‌خاصیت‌تر از این ظاهر شده و به انتشار یکسری بیانیه و اعلامیه اکتفا نمود. سازمان فاقد استراتژی و طرح بوده و کشورهای

مداخله‌گر و احزاب جنگ‌طلب و انحصارگرا را تحت فشار قرار نداد. در این دوره اعضای ذی‌منافع سازمان در افغانستان هرکدام به حمایت تسلیحاتی و... از جریانی مبادرت ورزیده، حتی سعی در قانونمندسازی حضور آن‌ها در سازمان همکاری اسلامی و حتی سازمان ملل را داشت و... در این دوره هم مشکلات ساختاری سازمان، تعارض منافع کشورهای اسلامی و سیاست‌ها خاص آنان و به خصوص مداخلات پاکستان در امور افغانستان باعث ناکامی و ناکارآمدی سازمان شده بود.

سازمان همکاری اسلامی، جهت فایق آمدن بر چالش‌ها و افزایش ضریب کارایی‌شان در مواردی شبیه قضیه افغانستان، بایستی نظام رأی‌گیری‌شان را دقیق و شفاف نمایند، سیستم تحریم اقتصادی مؤثری را بر اعضای متخلف تعریف و عملیاتی سازند، ظرفیت قانونی جهت حل‌وفصل اختلافات داخلی کشورهای اسلامی و پرهیز مداخلات در امور همدیگر را به وجود آورند و در ساختار خود تغییراتی به نفع اجرایی شدن تصمیمات و احکام صادره ایجاد کنند.

منابع:

الف. کتب و مقالات:

قرآن کریم.

۱. [بی نام]، بررسی‌های بازرگانی، ش ۱۲۷، ۱۳۷۶ ش.
۲. «بیانیه تهران»، نشست هشتم سازمان کنفرانس اسلامی - تهران، مطالعات خاورمیانه، ش ۱۲، ۱۳۷۶ ش.
۳. احمد رشید، طالبان، زنان، تجارت مافیا و پروژه عظیم نفت در آسیای مرکزی، نجله خندق، نشر بقیه، تهران، ۱۳۸۲ ش.
۴. اندیشمند، محمداکرام، روابط افغانستان و پاکستان در دوره ریاست جمهوری محمد داود، پژوهش‌سرای تاریخ افغانستان.
۵. برهانی، سیدهادی، موقعیت سازمان کنفرانس اسلامی در نظم نوین بین‌المللی، مطالعات خاورمیانه، ش ۱۰ و ۱۱، ۱۳۷۶ ش.
۶. بزرگمهری، مجید و علیرضا محمدخان و فاطمه نعمتی، علل واگرایی در سازمان همکاری اسلامی، فصلنامه مطالعات سیاسی جهان اسلام، ش ۱۸، ۱۳۹۵ ش.
۷. حاجی کریمی خادمی، مازیار، طالبان؛ خاستگاه و مبانی فکری، قانون اندیشه جوان، تهران، ۱۳۹۲ ش.
۸. حسینی سنگلاخی، دلایل روی کار آمدن و سقوط مجاهدین در افغانستان، تحولات منطقه‌ای افغانستان (۱۳۷۸)، به کوشش حسین احمدی، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، تهران، (مجموعه مقالات همایش).
۹. حیدری، محمد جلال، پایان‌نامه: آسیب‌شناسی کارکرد سازمان همکاری اسلامی در موضوع فلسطین، جامعه المصطفی العالمیه، قم، ۱۳۹۲ ش.
۱۰. دانش بختیاری، محمدقاسم، عملکرد سازمان ملل در قبال بحران افغانستان، پژوهشنامه حقوق اسلامی، ش ۳ و ۴، ۱۳۸۹ ش.
۱۱. دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، پاکستان، وزارت امور خارجه، تهران، ۱۳۸۹ ش.
۱۲. دولت‌آبادی، بصیر احمد، شناسنامه افغانستان، عرفان، تهران، ۱۳۸۷ ش.
۱۳. رجاء، علی اصغر، تحلیل تاریخی از: مشارکت سازمان همکاری اسلامی (OIC) در افغانستان با تأکید بر دوره کرزای، دو فصلنامه علمی - پژوهشی مطالعات تاریخی

- جهان اسلام، ش ۴، ۱۳۹۳ ش.
۱۴. روزنامه راه نجات: شماره ۸۲۰، ص ۲، سازمان کنفرانس اسلامی و نقش فعال در افغانستان، ۲۳ حوت ۱۳۸۶ ش.
۱۵. زرگر و پازوکیان، تحلیل واگرایی‌ها در سازمان همکاری اسلامی بر اساس نظریه کانتوری و اشیگل، فصلنامه دولت پژوهی جمهوری اسلامی ایران، سال هفتم، شماره یکم، بهار ۱۴۰۰ ش.
۱۶. السید سلیم، محمد و دیگران، سازمان کنفرانس اسلامی در جهان متغیر، حسن رضایی، وزارت امور خارجه، تهران، ۱۳۷۶ ش.
۱۷. شوشتری، سید محمدجواد، کاستی‌ها و بایستی‌های فرهنگی جهان اسلام: سازمان کنفرانس اسلامی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۸۳ ش.
۱۸. شهیدی، سید جعفر، تاریخ تحلیلی اسلام، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ ۳۸، تهران، ۱۳۸۵ ش.
۱۹. عارفی، محمداکرم، مبانی قومی و مذهبی طالبان، مجله علوم سیاسی، ش ۴، ۱۳۷۸ ش.
۲۰. عبداللهی، محمود، جایگاه سازمان کنفرانس اسلامی در آفریقا و نقش کشورهای آفریقایی مسلمان، فصلنامه مطالعات آفریقا، پاییز و زمستان ۱۳۸۲ ش.
۲۱. عرفانی، محمد، مهاجرت: فرصت‌ها و چالش‌ها، فصلنامه طرح نو، ش ۲۲، سال ششم، قم، ۱۳۸۸ ش.
۲۲. فرهنگ، محمدصدیق، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۳، اسماعیلیان، قم، ۱۳۸۰ ش.
۲۳. فوزی توپسرکانی، یحیی، سازمان کنفرانس اسلامی (ساختار، عملکرد و روابط آن با ایران)، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۷۷ ش.
۲۴. قیومی، سمیع الحق، اهمیت سازمان همکاری اسلامی (OIC) برای افغانستان، ۸ صبح، ۲۱ حمل ۱۳۹۸ ش.
۲۵. کوردووز، دیه‌گو و سلیگ اس هاریسون، پشت پرده افغانستان، اسدالله شفایی، الهدی، تهران، ۱۳۷۹ ش.
۲۶. گروهی از پژوهشگران، همسایه نزدیک‌تر از خویش؛ افغانستان از ویژگی‌های طبیعی تا خصوصیات انسانی، سعید ارباب شیرانی و هوشنگ اعلم، نشر کتاب مرجع، تهران، ۱۳۸۷ ش.

۲۷. لعلستانی، جنگ قدرت در افغانستان (وقایع سه دهه اخیر افغانستان)، [بی‌نا] کابل، ۱۳۸۴ ش.

۲۸. مارسدن، پیترو، طالبان؛ جنگ، مذهب، و نظام جدید در افغانستان، کاظم فیروزمند، نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۹ ش.

۲۹. ممدوحی، فرزاد، سازمان کنفرانس اسلامی، وزارت امور خارجه، تهران، ۱۳۷۵ ش.

۳۰. موسوی اصل، سید حسن و سید احمد طباطبایی، رویکرد سازمان همکاری اسلامی؛ از رویگردانی تا توجه به حقوق بشر، از رویگردانی تا توجه به حقوق بشر، نشریه علمی مطالعات حقوقی معاصر، سال یازدهم، شماره ۲۱، ۱۳۹۹ ش.

۳۱. نواختی مقدم، امین و حامد انوریان اصل، چالش‌های همگرایی در میان کشورهای اسلامی (مطالعه موردی سازمان کنفرانس اسلامی)، نشریه جامعه‌شناسی و اقتصادی توسعه، ش ۳۵-۳۴، ۱۳۹۰.

ب. سایت‌ها:

۳۲. امیری، پیمان، سازمان همکاری اسلامی و آینده پیش رو، www.vista.ir.

۳۳. (زکوی، حفیظ الله، روزنامه افغانستان، ۱۳۹۶،

www.dailyafghanistan.com/opinion_detail.php?post_id

(=141437

۳۴. سایت دانشگاه ام‌القری <http://uqu.edu.sa/page/ar/176648>

۳۵. سایت سازمان همکاری اسلامی www.oic.oic.org